

و ما نرسل المرسلین الا مبشرين و منذرين... (آیه ۴۸ سوره انعام)  
این آیه، خاطر نشان می سازد که هدف اساسی از فرستادن پیامبران، دو چیز بوده است: یکی مژده دادن و دیگری بیم دادن. آنها مردم را مژده می دادند و تشویق می کردند که به خدا و معادایمان بیاورید و به دستورات شریعت عمل کنید تا به بهشت و سعادت ابدی در آید و از آن طرف اخطار می کردند که زناه، معاصی را ترک کنید و از قتل و دزدی و آزار مردمان دست بردارید تا مبادا وارد عذابهای سخت و طولانی جهنم شوید. شما اگر دقت کنید، تمام آنچه را پیامبران از جانب خدا آورده اند در دو چیز خلاصه می شود: تبشیر و انداز، تشویق و ترغیب.

**نقش تشویق و تهدید**

چرا تمام کارهای انبیا در تشویق و هشدار خلاصه می شود؟ برای اینکه اساسا تربیت افراد بشری، جز از راه مژده دادن و بیم دادن تحقق نمی پذیرد، زیرا تشویق و هشدار، مستقیما با اهداف فطری و غریزی انسانها سروکار دارد؛ برای اینکه انسان، هر حرکت و فعلی را که انجام می دهد یا به این علت است که سودی به دست آورد و یا به خاطر این است که شر و ضرری را دفع کند؛ پیامبران هم همین حرف را می زنند و می گویند اگر شما بخواهید به این اهداف به طور کامل برسید، به شریعت عمل کنید تا هم دنیايتان درست شود و هم آخرتان تامین گردد، لذا فرموده ما پیامبران را نفرستادیم مگر برای بشارت دادن و بیم دادن (و ما نرسل المرسلین الا مبشرين و منذرين). پس هر کس ایمان آورد و کار شایسته انجام دهد، نه خوفی بر او هست و نه حزنی (فمن امن و اصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون) و ذکر این مطلب پس از تهدید کفار و مشرکان به عذابهای دنیوی و اخروی، برای این است که بگوید پیامبران آمده اند که راه سعادت و شقاوت را به شما نشان بدهند؛ حالا این شما هستید که باید با حسن انتخاب خود، سعادت را برگزینید و هر که راه کج را برود عذاب می شود و باید خود را مذمت کند.

**نکته**

ممکن است بگویند بر این تحلیل که شد اشکال وارد است، زیرا اولیای الهی، خدا را بندگی می کنند، اما نه به خاطر بهشت و بانجات از دوزخ، بلکه به خاطر رسیدن به مقام قرب الهی او را عبودیت می کنند و حضرت علی (ع) عرض می کند: خدا یا امن تو را بندگی می کنم نه از خوف جهنم یا طمع بهشت، بلکه تو را شایسته پرستش یافتم. پاسخ این است که انسان نمی تواند از حوزه

سعادت خواهی و نجات خواستن از شقاوت خارج شود و اولیای الهی هوشیارتر از آنند که دنبال سعادهای محدود باشند آنها در پی سعادت بی کران هستند، آنها عبادت نمی کنند و جان خود را نمی دهند تا جنت را تصاحب کنند. آنها به جمالی بالاتر از جنت پی برده اند و آن طلب جمال مطلق حضرت حق است. پس اولیایم از جهنم گریزان هستند ولی شدیدترین جهنم که آتش فراق است و آنان خواهان جنت هستند، اما جنت قرب و لقای حق.

قل لا اقول لكم عندي خزائن الله و لا اعلم الغیب...

مشرکان و کفار از پیامبر اسلام (ص) انتظارهای زیادی داشتند و خیال می کردند که یک پیامبر باید تمام اختیارات عالم را در دست داشته باشد و همانند خداوند عمل کند و مواردی می گفتند: پیامبر نمی تواند از جنس بشر بوده باشد، بلکه او باید فرشته ای باشد. با همین ذهنیت غلط بود که آنها از پیامبر می خواستند چشمه ها جاری کند، فرشتگان را به حضور آنان بیاورد، به آسمان برود و آن را فرو ریزد و خدا به او فرموده بگو من نه خدا هستم و نه ملک، بلکه مامور ابلاغ وحی می باشم.

آنها از پیامبر اسلام معجزه های عجیبی طلب می کردند و می گفتند: اگر تو پیامبری، پس در هر قطعه ای که مامی گویم، چشمه آب بجوشان و کوه صفا را به طلا برگردان، تو از تمام آنچه برای ما در آینده از خیر و شرافت می افتد خبر بده تا پیشگیریهای لازم را انجام دهیم. از این رو، در آیات قرآن فرموده پیامبران گذشته هم انسان بودند، ای پیامبر آیه

آنها بگو: من بشری مثل شما هستم، جز اینکه به من وحی می شود، لذا در این آیه روی بشر بودن پیامبر اسلام (ص) تاکید شده و قداست سازی ها و قدرت تراشی های جاهلانه را که بر آن از خدا حجتی نیامده است نفی می کند و می فرماید: ای محمد! به آنها بگو: من ادعا نمی کنم که گنجینه های علم و قدرت خدا نزد من است (قل لا اقول لكم عندي خزائن الله) زیرا این ادعای ربوبیت است و من فقط ادعای نبوت می کنم.

از امام صادق (ع) روایت شده است، وقتی موسی (ع) بالای کوه طور رفت عرض کرد: خدای من! خزائن خود را به من نشان بده. خدا فرمود: ای موسی! خزائن من این است که به چیزی بگویم گن فیکون پس به وجود می آید. (۱) در حقیقت، خزائن همان فیض وجود است که بر موجودات عطا می کند. (۲) و من غیب را نمی دانم که مثل خدا چیزی بر من پوشیده نباشد (و لا اعلم

الغیب) یعنی ذات من ذات خدای نیست که غیبی در مقابل من وجود نداشته باشد، بلکه ذات من بشری است، اگر چیزی از غیب بدانم به تعلیم اوست. (۳) و من به شما نمی گویم که فرشته هستم و هیچ گونه احتیاجات مادی از خوردن و خوابیدن ندارم و شما توقع دارید که پیامبر به این امور نباید محتاج باشد (ولا اقول لكم انی ملک) جز این نیست که من فقط از آنچه به من وحی می شود پیروی می کنم (ان اتبع الا ما یوحی الی).

این نوع انتظارات در همه امتهای پیامبران به چشم می خورد، چرا این مردم تعقل نمی کنند و چشم عقل را نمی گشایند تا حقایق را آن طور که هست ببینند؟ چرا در شناخت امور یا راه افراط می روند یا تفریط؟ فرق پیامبر با مردم در وحی است و این به منزله فرق کور و بیناست. کور هیچ چیز را نمی بیند و بینا همه چیز را می بیند، لذا فرموده به آنها بگو: آیا کور و بینا یکسان می شوند؟ پس چرا تلبیسه نمی کنید؟ (قل هل یستوی الاعمی و البصیر افلا تفکرون) کسی که بین صفات رسول و صفات خدا فرق نمی گذارد، جاهل گمراه است (۴) و کسی که موقعیت خدا و رسول را جداگانه می شناسد، او عالم است، آیا آنها دقت نمی کنند که پیامبر، اله نیست، بلکه رسول او است؟ و نیز از این آیه استفاده می شود که وقتی پیامبر در تمام اعمال و افکار خود از وحی پیروی می کند، پس او جزو کسانی است که چشم دارد و آنچه دیدنی است و دیدنش لازم است می بیند، چه مادی چه معنوی و کسی که در اعمال و افکارش، خود را با وحی تطبیق نمی دهد، او همچون کور است که در میان بینایان راه می رود و دیدنی ها را نمی بیند و لذا در دنباله آیه فرموده: آیا اعمی و بصیر یکی است؟ (قل هل یستوی الاعمی و البصیر)

همانطور که ملاحظه می کنید، در این آیه، پیامبر (ص) ماموریت یافته سه چیز را از خود نفی کند و تنها یک چیز را برای خود محفوظ دارد که آن همان ارتباط با وحی است، آن سه چیز عبارتند از:

- ۱- خزینه های علم و قدرت خدا نزد من نیست و آن به صورت کلی و کلان نزد خدا است و منشا همه فیضها از اوست که فرمود: و ان من شی الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم (حجر ۲۷) یعنی چیزی نیست جز اینکه خزائن آن نزد ماست و ما آن را به اندازه معین می فرستیم.
- ۲- من علم غیب ندارم، منظور این است که من به طور مستقل غیب نمی دانم، مگر آن مقدار که خدا به من

# تاملاتی بر شیوه های تبلیغ و هدایت نبوی

استاد ابو الفضل بهرامپور

آموخته است؛ به طوری که در قرآن به آن اشاره شده است؛ **ذَٰلِكَ مِنَ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوْحِيهِ إِلَيْكَ - آل عمران ۳۷** یعنی

این از اخبار غیبی است که به تو وحی می کنیم. در آیه دیگر فرموده: **عَالَمِ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلٰی غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ - جن ۲۶-۲۷** یعنی خدا عالم غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی سازد، مگر کسی را که به پیامبری برگزیند.

۳- من یک انسان هشتم و فرشته نیستم. این سخن بدان معنا نیست که مقام فرشته برتر از پیامبر است بلکه منظور تعیین جنسیت پیامبر است که نمی باید از غیر بشر باشد، تا خود پیامبر به آنچه آورده است، به عنوان اسوه و الگو عمل کند و امت هم از او پیروی کنند تا ثابت شود حکمی که او آورده قابل عمل است و هر انسانی می تواند آن را انجام دهد. مثلا حضرت یوسف (ع) برای جوانان بشریت حجت است که انسان می تواند در هر شرایط بحرانی، میل جنسی خود را مهار کند و اگر این ماجرا از فرشته ای صادر می شد و با یوسف، فرشته ای می بود نمی توانست برای بشر الگو و حجت باشد و هر کسی می توانست بگوید اگر فرشته مزبور دارای خصوصیات انسانی بود، محال بود خودش را از آن صحنه آماده زلیخا بیرون بکشد. از این روست که اگر پیامبران از جنس بشر نبودند، حجت و امکان عمل بر مردم تمام نمی شد. مردم خیال می کنند حالا که پیامبر از جنس بشر است، پس تفاوتی با دیگران نداشته و مزیتی بر دیگران ندارد که ما از او پیروی کنیم و امتیاز وحی را برای او کافی نمی دانند، در حالی که وحی موجب می شود فرق پیامبر با مردم روشن گردد. کوری که هیچ چیز و هیچ جارای نمی بیند و آن بینایی که همه چیز را به روشنی می بیند و کوران را از دیده هایش آگاهی می دهد از مشخصه های پیامبران است بگو آیانمی اندیشید؟ (قل هل یستوی الاعمى و البصیر افلا تتفکرون) پس کور باید در طی طریق از بینا پیروی کند.

و انذر به الذین ینخافون ان ینحسروا الی ربهم... در آیه پیش، سخن از امتیاز پیامبر (ص) به وسیله وحی بود و در اینجا خطاب به پیامبر می فرماید: تو به وسیله وحی و قرآن، کسانی را که می ترسند به سوی پروردگارشان محسور شوند هشدار بده.

می توان گفت: منظور از آن، تمام کسانی است که از آخرت می ترسند،

مانند مسلمانان و اهل کتاب که به آن عقیده دارند و مانند مشرکان و یاجتی کفاری که به آخرت باور ندارند، (۵) زیرا وقتی یک انسان با فطرتی که دارد با شنیدن مسائل اخروی از فرض و احتمال وقوع آن بیمناک می شود و هر انسانی فطرتا از احتمال وقوع هر حادثه خطرناکی هراسان است و هر عقلی حکم می کند که دفع ضرر احتمالی ضروری است، لذا یکی راههای

دعوت مردم به شریعت، سخن از ذکر سرنوشت نهایی بشریت و معاد است که در قالب قرآن انجام می گیرد؛ آنگاه در جمله بعدی، بر فرض اثبات قیامت می فرماید: معیارهای قیامت این است که در آنجا کسی نمی تواند به داد او برسد و یا برای نجات او میانجیگری کند، جز خدا که سرنوشت انسان را رقم می زند، لذا می فرماید: غیر از خدا برای آنها نه سستی هست و نه شفعی (لیس لهم من دونه ولی و لا شفیع) در واقع شفاعت پیامبران و اهل شفاعت کار خداوند است و شفاعت آنها به اذن خدا و به اشاره او صورت خواهد گرفت. پیامبر! تو این موضوع را به آنها خوب تفهیم کن، باشد که تقوا پیشه کنند و به خیال شفاعت در امر تقوا سستی نکنند (لعلهم یتقون).

نکته: و انذر به؛ یعنی انذار کن به وسیله قرآن از این آیه باید فهمید که نظر خداوند در دعوت مردم به اسلام و انذار و تبشیر آنها که کار صاحب قلمان و واعظان و مبلغان است بر این است که باید این کارها به وسیله قرآن انجام گیرد. باید محور تبلیغ نویسنده و گوینده اسلامی، قرآن باشد و حدیث و روایت در کنار

آن؛ زیرا اساس قرآن است. البته فراموش نشود که فهم مرادپاره ای آیات، به توضیح سنت و حدیث متکی است و ما نمی خواهیم بگوییم کفانا کتاب الله بلکه می خواهیم بگوییم ما در تبلیغ، هم می توانیم حدیث معصوم را محور قرار دهیم؛ سپس آیات را در تایید آن بیاوریم (در اینجا محوریت به حدیث داده شده است) و هم می توانیم قرآن را محور قرار دهیم و حدیث را در تایید و توضیح مفاهیم آن قرار دهیم. در این دو جریان به هر حال مایه پیام خدا را به مردم رسانده ایم و نتیجه کار مساوی است، ولی نظر دقیق و حساسیت این آیه را عمل نکرده ایم؛ پس لزوما ما روش جامع و کامل تر را انجام می دهیم و روش دوم را که محوریت قرآن است انتخاب می کنیم و مورد ملامت این آیه قرار نمی گیریم که

فرموده: **و قال الرسول یارب ان قومى اتخذوا هذا القرآن مهجورا (فرقان ۳۷)** و روز قیامت پیامبر (ص) می گوید: ای پروردگار من! همانا قوم من این قرآن را مهجور داشتند و به کناری نهادند. **و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداه و العشی...**

در آغاز دعوت اسلام، غالباً کسانی پیش آمدند و دعوت اسلام را پذیرفتند که مال و ثروتی نداشتند و از توانایی قبیلگی برخوردار نبودند، مانند بلال و عمار یاسر و سلمان. آنها با پیامبر (ص) زیاد رفت و آمد می کردند و با او انس می گرفتند و تعلیمات قرآن را می آموختند. برخی ثروتمندان و بزرگان قبایل که به اسلام تمایل پیدا می کردند، نزد پیامبر می آمدند، ولی چون اینگونه اشخاص

را در اطراف او می دیدند، پیشنهاد می کردند که آنها را از اطراف خود دور کند، ولی پیامبر (ص) این پیشنهادها را رد می کرد. آنها می گفتند: لا اقل دستور بدهید و وقتی ما پیش تو می آییم آنها کنار بروند. این پیشنهاد، در مقابل اسلام آوردن آنها که می توانست موجب پیشرفت اسلام باشد، قابل بررسی بود و پیامبر برای تقویت اسلام و جلب آنان چه باید بکند. لذا این آیه نازل شد و او را از این کار منع کرد. در شان نزول این آیه گفته اند: جمعی از قریش دیدند افراد بکم بضاعتی از مسلمانان، مانند صمصم و عمار و بلال و خباب نزد پیامبر آمدند و تعجب کردند و گفتند: ای محمد! تو این فرومایگان را طرد کن تا به تو نزدیک شویم، لذا آیات فوق نازل شد و این سخن را به شدت مردود دانست. (۶)

در این آیه، خداوند خطاب به پیامبر (ص) می فرماید: ای محمد! کسانی را که صبح و شام، همواره پروردگار خود را می خوانند و خدا را می طلبند از خود مران (و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداه و العشی بربدون و جهة)، چیزی از حساب تو بر آنان نیست و چیزی از حساب آنان بر تو نیست و حساب هر کسی مستقل است و با خدا است (ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء) پس لازمه اش این نیست که تو آنها را از خود برانی. پس اگر چنین کنی، از ستمگران خواهی شد (تطردهم فتکون من الظالمین). زیرا به خاطر این گونه مصلحت اندیشی ها جایز نیست ارزشها را فدا کرد.

اینگونه پیشنهادات، از طرف صاحبان ثروت و قدرت در اطراف پیامبران گذشته نیز وجود داشت و قوم نوح چنین می گفتند: **و ما نریک اتبعک الا الذین هم ارادنا بادی الرای و ما نری لکم**

علینا من فضل - هود ۲۷؛ یعنی و ما نمی بینیم جز اینکه فرومایگان ما در ابتدای نظر از تو پیروی کرده اند و ما برای شما امتیازی نسبت به خودمان نمی بینیم و نوح (ع) به آنها فرموده: من مومنان را از خود نخواهم راند. سلمان و خباب همواره می گفتند: این آیه درباره ما نازل شده؛ از این رو، پیامبر با ما می نشست، به طوری که زانو به زانو بودیم و او رفتی با ما نشست بود و بلند می شد برود، طبیعا ما هم بلند می شدیم تا اینکه این آیه نازل شد؛ و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم (کهف ۲۸) و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند و خشنودی او را می طلبند صبر پشینه کن و با آنها بنشین و پیامبر (ص) بعد از نزول این آیه وقتی با ما بود جلوتر از ما بلند نمی شد، مگر اینکه اول ما بلند شویم. (۷)

**نکته: فتکون من الظالمین؛** یعنی ای پیامبر! امیاد آنها را طرد کنی و از ظالمان شوی. عده ای ممکن است اینگونه آیات را به معنای نفی عصمت از پیامبر قلمداد کنند و بگویند در آیه می فرماید: تو از ظالمان می شوی و او لابد مومنی را طرد کرده است که این آیه او را تهدید می کند.

فخر رازی از اشکال چنین پاسخ داده است که پیامبر (ص) مومنان را در مجلس خود راه نمی داده، به خاطر بی احترامی به آنها بوده، بلکه می خواسته بزرگان قریش را در خلوت دعوت کند تا بپذیرند. (۸)

و كذلك فتنا بعضهم ببعض... همانطوری که ملاحظه کردید، در میان ثروتمندان و محرومان، درگیری و بیگانگی وجود دارد و اقوام انبیا همیشه بر آن بودند که ما تحمل نمی کنیم با فرومایگان فاقد مال و قدرت در کنار هم باشیم و به شما ایمان بیاوریم. حال اگر می خواهید به شما ایمان بیاوریم، راه این است که آنها را از اطراف خود برانید و پیامبران به فرموده خدا می گفتند فقر و غنما لک هیچ چیز نیست. معیار برای ما، صداقت و ایمان راستین به خدا و رسول او و معاد است.

حضرت علی (ع) سخنی دارد که مضمونش این است: خشنودی و خشم خدا را با عطای مال و ولد نستجید، خدا گاهی انسان را با مال امتحان می کند و گاهی با فقر و خدا در سوره مومن فرموده: آیا آنها گمان می کنند ما آنها را از مال و ولد بهره مند می کنیم، در جهت خیر آنها قدم برمی داریم؟ بلی، آنها درک نمی کنند. (۹)

خدا در این نوع آیات، به یک اصل دیگری اشاره می کند که طاغیان از

خطوط اخفی از ان غافل هستند و آن

امتحان ثروتمندان به وسیله ثروتمندان است؛  
 امتحان فقیران به وسیله فقیران و  
 نه ثروتمند حتی دارد فقیر را تحقیر کند  
 و نه جایز است که فقیران به خاطر ثروت  
 کسی را گرامی بدانند. در آیه مورد بحث  
 آنها می گفتند؛ چگونه قابل قبول است  
 که فقیران با ایمان آوردن بر ما ترجیح  
 پیدا کنند، لذا می فرماید: ما بدین گونه  
 بعضی از آنها را با بعضی دیگر امتحان  
 کردیم (و کذلک فتننا بعضهم ببعض) که  
 در نتیجه آنها مدعی شوند و بگویند  
 آیا اینها هستند همانهایی که خدا از میان  
 ما آنها را نعمت ایمان داده است و بر ما  
 برتری یافته اند؟ (لیقولوا هولاء من الله  
 علیهم من بیننا) لام در ليقولوا برای  
 عاقبت است؛ یعنی نتیجه امتحان این  
 بود که بگویند...

به هر حال، این سخن آنها از روی  
 تحقیر مومنان بود. آنها قدر نعمت  
 پیامبر (ص) را ارج نهادند و بر آن کفران  
 کردند، در حالی که مومنان شکر این  
 نعمت را به جا آوردند و ایمان را برگزیدند.  
 آیا جز این است که خدا شاگردان را بهتر  
 می شناسد؟ (الیس الله باعلم بالشاكرین)  
 بی نوشتها:

- ۱- صافی، ج ۲، ص ۱۲۲
- ۲- المیزان، ج ۷، ص ۹۵
- ۳- همان، ص ۹۶
- ۴- الکاشف، ج ۳، ص ۱۹۳
- ۵- المیزان، ج ۷، ص ۹۹
- ۶- فخر رازی، ج ۱۲، ص ۲۲۵، المیزان،  
 ج ۷، ص ۱۰۹، مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۰۵،  
 الکاشف، ج ۳، ص ۱۹۵
- ۷- فخر رازی، ج ۱۲، ص ۲۲۶، مجمع البیان،  
 ج ۴، ص ۳۰۶
- ۸- فخر رازی، ج ۱۲، ص ۲۲۶
- ۹- الکاشف، ج ۳، ص ۱۹۵